

## ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی

مکزیک

# ششمین بیانیه از جنگ لاکندونا

(بخش دوم)

### ۳- درباره ی اینکه ما دنیا را چگونه می بینیم

حالا برایتان شرح خواهیم داد که ما، زاپاتیست ها، رویدادهای جهان را چگونه می بینیم. خب، به نظر ما سرمایه داری در حال حاضر نیرومندترین قدرت است. سرمایه داری نظامی اجتماعی ست یعنی شکلی ست که بر اساس آن اشیاء و اشخاص در درون یک جامعه سازماندهی می شوند، برخی اشخاص چیزهایی را مالک اند و برخی هیچ ندارند. برخی فرمان می رانند و برخی فرمان می برند. در سرمایه داری کسانی هستند که پول یعنی سرمایه و کارخانه و تجارت و مزارع و بسیاری چیزهای دیگر دارند و نیز کسانی دیگر که هیچ ندارند جز نیرو و دانش و کردانی برای کار کردن. چنان که در سرمایه داری، آنان که پول و سایر چیزها دارند فرمان می رانند و آنها که چیزی جز قدرت کار کردن ندارند فرمان می برند.

بدین ترتیب، سرمایه داری بدین معنا ست که معدودی صاحب ثروتهای کلان اند نه بدین علت که جایزه نصیبشان شده یا گنج پیدا کرده اند یا به آنها ارث پدر و مادر رسیده است، بلکه بدین علت که این ثروتها را با استثمار شمار زیادی از انسانها به دست آورده اند. به عبارت دیگر، سرمایه داری متکی به استثمار کارگران است. بدین معنا که کارگران را «می چلانند» و آنچه را که می تواند برای آنان منفعتی داشته باشد از آنها می ستاند. این عمل همراه با بیعدالتی صورت می گیرد زیرا سرمایه دار آنچه را که کارگر بدان نیازمند است به او نمی پردازد، بلکه دستمزدی را به او می دهد تا بتواند به زور چیزی بخورد و کمی بیاساید و روز بعد، سر کار خود برای استثمار شدن برگردد، چه در روستا باشد و چه در شهر.

بدین ترتیب است که سرمایه داری با محروم کردن دیگران یعنی دزدی ثروتمند می شود زیرا آنچه را که می خواهد مثلا زمین و ثروت های طبیعی را از دیگران می گیرد. به عبارت دیگر، سرمایه داری نظامی ست که در آن دزدها آزادند، مورد تحسین قرار می گیرند و به عنوان نمونه از آنها یاد می

شود.

علاوه بر استثمار و محروم کردن دیگران، سرمایه داری به سرکوب هم می پردازد یعنی کسانی را که علیه بیعدالتی می شورند به زندان می اندازد یا به قتل می رساند.

آنچه بیش از هرچیز مورد توجه سرمایه داری ست کالاها ست زیرا وقتی کالاها را می خرد و می فروشد بر ثروتش افزوده می شود. بنابراین، سرمایه داری هرچیزی را به کالا بدل می کند: اشخاص، طبیعت، فرهنگ، تاریخ، وجدان. در نظر سرمایه داری همه چیز باید بتواند خرید و فروش شود. سرمایه داری هرچیزی را پشت کالا پنهان می کند تا ما نتوانیم استثمار را ببینیم. در این حالت است که کالاها در بازار خرید و فروش می شوند. واضح است که بازار علاوه بر اینکه در خدمت خرید و فروش کالاها ست برای پنهان کردن استثمار کارگران نیز به کار می آید. برای مثال، در بازار قهوه را که به خوبی در کیسه ای یا شیشه ای بسیار زیبا بسته بندی شده می بینیم ولی دهقانی را که برای چیدن آن رنج برده نمی بینیم، چنان که استثمارگری را که دستمزد وی را به درستی نپرداخته نمی بینیم همان طور که کارگران مؤسسات بزرگ را که بی هیچ وقفه ای قهوه را بسته بندی می کنند نمی بینیم. یا مثلاً دستگاهی را که می توان با آن به موسیقی گوش داد می بینیم که آن را طبق سلیقه ی هرکسی درست کرده اند و موسیقی به خوبی از آن به گوش می رسد، اما آن زن کارگر را نمی بینیم که در کارخانه ساعتها جان کنده تا سیمها را به دیگر بخش های دستگاه لحیم کند و در برابر کارش جز مزدی ناچیز دریافت نکرده و چون خانه اش هم دور از محل کارش است باید برای بازگشت به خانه پول گزافی بپردازد و علاوه بر این ها، با این خطر روبرو ست که او را بربایند و مورد تجاوز قرار دهند همان طور که در «سیوداد خوارس» مکزیک روی می دهد.

به عبارت دیگر، در بازار کالاها را می بینیم اما استثمارگری که کالاها را با آن درست کرده اند نمی بینیم. لذا سرمایه داری نیازمند بازارهای فراوانی ست، بازاری بزرگ، بازار جهانی.

نتیجه اینکه سرمایه داری امروز با سرمایه داری دوره ی پیش که سرمایه داران به استثمار کشور خود بسنده می کردند فرق دارد زیرا هم اکنون در مرحله ای ست که آن را جهانی شدن نولیبرالی می خوانند. منظور از این جهانی شدن این است که سرمایه داران نه تنها در یک یا چند کشور بر کارگران تسلط دارند بلکه به هر وسیله ای می کوشند بر سراسر جهان تسلط یابند. جهان یعنی زمین، کره ی زمین، و به همین دلیل است که از «جهانی شدن» یعنی تمام جهان حرف می زنند.

نولیبرالیسم یعنی این ایده که سرمایه داری آزاد است تا بر کل جهان تسلط یابد و از این بدتر اینکه دربرابرش باید تسلیم شد، خود را با آن انطباق داد و دست به اعتراض نزد یعنی نباید بر آن شورید. درواقع، نولیبرالیسم حکم تئوری و نقشه ی جهانی شدن سرمایه داری را دارد. نولیبرالیسم دارای طرح های اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی ست. در همه ی این نقشه ها مسأله بر سر سلطه بر جهان است و اینکه هرکس اطاعت نکند باید سرکوب یا طرد شود تا ایده های شورش را به دیگران

سرایت ندهد. بنا بر این، در جهانی شدن نولیبرالی، سرمایه داران کلان که در کشورهای قدرتمند مانند ایالات متحده ی آمریکا بسر می برند خواستشان این است که سراسر دنیا به یک شرکت بزرگ که کالا تولید می کند، به نوعی بازار بزرگ بدل شود. بازاری جهانی، بازاری برای خرید و فروش هرچیز و پنهان کردن استثمار از دید همگان. اینجا ست که سرمایه داران جهانی شده در همه چیز دخالت می کنند، به عبارت دیگر به همه ی کشورهای دنیا می روند تا معاملات عظیم یعنی بهره کشی هاشان را به انجام رسانند. آنها هیچ چیزی را رعایت نمی کنند و هرجا بخواهند خیمه می زنند و بارگاه می سازند. در واقع، رفتار آنها به تسخیر کشورهای دیگر شبیه است. به این دلیل است که ما زاپاتیست ها می گویم جهانی شدن نولیبرالی جنگی ست برای تسخیر جهان، جنگی جهانی، جنگی که سرمایه داری بدان دست می یازد تا بر جهان تسلط یابد. چنین است که گاه این تسخیر توسط ارتش هایی صورت می گیرد که به یک کشور حمله می برند و آن را با اعمال زور تسخیر می کنند. اما مواردی هم هست که توسط اقتصاد صورت می گیرد: سرمایه داران بزرگ پول خود را در کشوری دیگر سرمایه گذاری می کنند یا به آن کشور قرض می دهند به این شرط که هرچه به آن می گویند اطاعت کند. آنها نیز همراه با ایده هاشان وارد کشوری می شوند یعنی با فرهنگ سرمایه داری که فرهنگ کالاها ست و فرهنگ کسب امتیاز، فرهنگ بازار.

بنابراین، آنکه تسخیر می کند، یعنی سرمایه داری، تسخیر را آنطور که خود می خواهد انجام می دهد. آنچه را که از آن خوشش نمی آید ویران می کند و تغییر می دهد و آنچه را که برایش مزاحمت پدید می آورد نابود می کند مثلاً کسانی که کالاهای دستاورد مدرنیته را نه تولید می کنند، نه می خردند و نه می فروشند یا کسانی را که بر این نظم می شورند و برایش مزاحمت ایجاد می کنند. اینها را که به هیچ کاری نمی آیند او طرد می کند. به این دلیل است که بومیان [چیپایاس و امثال آنان] برای جهانی شدن نولیبرالی مزاحم تلقی می شوند، بی ارزش به حساب می آیند و باید آنها را نابود کرد. سرمایه داری نولیبرالی قوانینی را نیز که مانع بهره کشی های بسیار سودآورش هستند ملغی می کند. مثلاً قانونی را به همگان تحمیل می کند که بر اساس آن بتوان هرچیزی را فروخت و هرچیزی را خرید و چون سرمایه داری پول فراوان دارد هرچیزی را می خرد. بر این اساس، به نظر می رسد که سرمایه داری می خواهد کشورهایی را که از طریق جهانی شدن نولیبرالی تصاحب می کند ویران نماید. چنان که به نظر می رسد می خواهد هرچیزی را بر طبق قاعده ی مورد نظر خودش و به سبک خودش سامان دهد یعنی از آنها سود ببرد بی آنکه مزاحمش شوند. نتیجه اینکه جهانی شدن نولیبرالی یا سرمایه داری آنچه را که در این کشورها یافت می شود ویران می کند، فرهنگشان، زبانشان، نظام اقتصادی شان، نظام سیاسی شان و حتی شیوه ی مناسبات موجود بین کسانی که در این کشور زیست می کنند. به عبارت دیگر هرچیزی که یک کشور را کشور می کند ویران می گردد.

بنابراین، جهانی شدن نولیبرالی می خواهد ملت های جهان را نابود کند تا تنها یک ملت یا یک کشور باقی بماند: کشور پول، کشور سرمایه. سرمایه داری می خواهد هرچیزی آنطور باشد که او می خواهد، به سبک خودش، و آنچه را که از نوع دیگری ست و خوش آیند او نیست مورد پیگرد قرار می دهد، به او حمله می برد یا در گوشه ای منزوی می سازد به طوری که بود و نبودش یکسان باشد.

خلاصه اینکه همانطور که می‌گویند سرمایه‌داری جهانی شدن نولیبرالی مبتنی بر استثمار، غارت، تحقیر و سرکوب علیه کسانی است که مقاومت می‌کنند یعنی حالا هم مانند گذشته عمل می‌کند اما اکنون به نحو فراگیر و جهانی.

اما قضیه آنقدرها هم برای جهانی شدن نولیبرالی ساده نیست زیرا استثمارشدگان هر کشور مقاومت می‌کنند و تسلیم نمی‌شوند، بلکه دست به شورش می‌زنند، چنانکه هستند برخی که واقعا مزاحم [سرمایه‌داری] اند و بیش از حد مقاوم اند و مانع از آن می‌شوند که نابودشان کنند. به این دلیل است که در سراسر جهان کسانی را می‌توان دید تهدیدست که برای آنکه تسلیم نشوند مقاومت می‌کنند و می‌شورند، نه تنها در یک کشور بلکه در همه جا. و بدین نحو، همان طور که جهانی شدن نولیبرالی وجود دارد، جهانی شدن شورش نیز هست.

در این جهانی شدن شورش، تنها کارگران شهرها و روستاها نیستند که فعال اند، بلکه اشخاص بسیار دیگری نیز وجود دارند که در معرض تعقیب و تحقیر اند زیرا آنها نیز در برابر سلطه‌ی نولیبرالی سر تسلیم فرود نمی‌آورند مانند زنان، جوانان، بومیان، همجنس‌گرایان مرد یا زن، مهاجران و گروه‌های بسیار دیگر در سراسر جهان که ما حضور آنها را تنها زمانی احساس می‌کنیم که فریاد بر می‌آورند: تحقیر ما بس است. همینها هستند که بپا می‌خیزند و آنوقت ما آنها را می‌بینیم، صدایشان را می‌شنویم و آنها را می‌شناسیم.

آنگاه است که همه‌ی این گروه‌های انسانی را می‌بینیم که با نولیبرالیسم مبارزه می‌کنند یعنی علیه طرح جهانی شدن سرمایه‌دارانه و به نفع انسانیت می‌رزمند. اینها همه وحشت‌عظیمی در ما بر می‌انگیزد وقتی حماقت طرفداران نولیبرالیسم را می‌بینیم که می‌خواهند با جنگها و استثمارگری‌شان کل انسانیت را ویران سازند. اما در همان حال، رضایت خاطر عظیمی نیز ما را فرا می‌گیرد آنگاه که می‌بینیم مقاومت و شورش در همه جا هست مانند شورش ما که هرچند نسبتاً کوچک است اما حضورمان قابل انکار نیست. چنین وضعی را ما در سراسر جهان می‌یابیم. اینها به ما می‌آموزد که ما تنها نیستیم.

#### ۴- درباره‌ی اینکه ما کشورمان مکزیک را چگونه می‌بینیم

حالا می‌پردازیم به اینکه وضع مکزیک خودمان را چگونه می‌بینیم. خب، ما می‌بینیم که بر کشورمان نولیبرالها حکومت می‌کنند، یعنی همانطور که گفتیم، رهبران ما دارند ملت ما، میهن ما مکزیک را ویران می‌کنند. هدف این رهبران بد نه بهبود زندگی توده‌های مردم، بلکه فقط روبراه کردن وضع سرمایه‌داران است. برای مثال، آنها قانونی مثل «قرارداد مبادله‌ی آزاد» وضع می‌کنند که بسیاری از مردم مکزیک را به فلاکت می‌اندازد از دهقانان گرفته تا تولیدکنندگان خرد، چرا که شرکت‌های بزرگ کشاورزی صنعتی این اقشار را «می‌خورند» چنان که کارگران و مؤسسات کوچک را نابود می‌کنند زیرا اینها نمی‌توانند با شرکتهای بزرگ چند ملیتی رقابت کنند. این شرکتهای می‌توانند به راحتی در کشور ما

مستقر شوند بی آنکه کسی بتواند به آنها بگوید بالای چشمتان ابرو ست، بلکه از آنها خیلی هم ممنون بود. آنها حقوق و دستمزدهای خیلی پایین مورد نظرشان و نیز قیمت بالای کالاهایشان را به همگان تحمیل می کنند. در واقع، همان طور که می گویند برخی از مبانی اقتصادی کشور ما مکزیک که عبارت بود از کشاورزی، صنعت و بازرگانی ملی ویران شده و تنها مواردی چند باقی مانده که مطمئناً به فروش خواهند رفت.

اینهاست آفت های بزرگ میهن ما، چرا که در روستاها دیگر خواربار تولید نمی کنند، بلکه تنها چیزهایی که سرمایه داران بزرگ می فروشند تولید می شود و زمین های حاصلخیز هم با پشتیبانی سیاستمداران با زرنگی تمام دزدیده شده است. بنابر این آنچه در روستاها می گذرد همان چیزی است که در دوره ی پورفیریسمو می گذشت، با این تفاوت که به جای هاسیانداس، امروز شرکت های خارجی هستند که روستاها را در فلاکت نگاه می دارند و جاهایی که اعتباراتی وجود داشت و از فرآورده های داخلی حمایت می شد، دیگر چیزی جز صدقه وجود ندارد، گاه همین هم نیست.

از نظر وضع کارگران در شهرها باید گفت که با بستن کارخانه ها کارگران را بیکار رها می کنند یا چیزهایی به نام «مکیلاوراس» باز می کنند که خارجی اند و برای ساعتها کار، مزدی ناچیز می پردازند. اینکه قیمت محصولات مورد نیاز ملت چه باشد اهمیتی ندارد زیرا چه گران و چه ارزان، هیچ کس قدرت خرید آنها را ندارد. و اگر کسی در یک شرکت کوچک یا متوسط کار می کرده دیگر حالا چنین وضعی ندارد زیرا آن شرکت بسته شده یا اینکه یک شرکت بین المللی بزرگ آن را خریده است. و اگر کسی یک مغازه ی کوچک داشته او نیز ناپدید شده یا اینکه خود تبدیل به کارگری قاچاقی برای شرکت های بزرگ شده که او را با خشونت هرچه تمامتر استثمار می کنند و حتی کودکان را به کار می کشند. و اگر کارگر عضو سندیکایی بوده تا حقوقش را به طور قانونی مطالبه کند باز بی نتیجه است. امروز حتی سندیکا به او می گوید که دستمزد باید کاهش یابد یا امتیازها باید حذف گردد، در غیر این صورت شرکت درهای خود را بسته به کشور دیگری عزیمت خواهد کرد. بعد از اینها «دکه ی کوچک یا بساط» هم هست که خود به گونه ای همان برنامه ی اقتصادی دولت است برای اینکه کارگران شهر حاضر باشند در گوشه ی خیابان آدامس و کارت تلفن بفروشند. به عبارت دیگر در شهر هم جز ویرانی اقتصادی وجود ندارد.

بنابر این وضع از این قرار است، از آنجا که وضع اقتصادی مردم چه در شهر و چه در روستا رقت انگیز است بسیاری از زنان و مردان مکزیکی ناگزیرند میهن و سرزمین مکزیک را ترک کنند و در کشوری دیگر یعنی ایالات متحده به جستجوی کار بر می آیند. در آنجا با آنها بدرفتاری می شود و مورد استثمار قرار می گیرند، مورد پیگرد و تحقیر قرار می گیرند و حتی احیاناً آنها را می کشند.

نولیبرالیسمی که دولت های بد بر ما تحمیل می کنند نه تنها وضع اقتصادی را بهبود نبخشیده، بلکه برعکس، در روستا فقر و فاقه حاکم است و در شهرها هم کار پیدا نمی شود و وضع طوری است که مکزیک به مکانی بدل شده است که در آن افراد به دنیا می آیند، مدتی زنده می مانند و سپس می میرند

تا برای تولید ثروت خارجی ها، عمدتاً ثروتمندان gringos [یانکی، آمریکایی]، کار کنند. به این دلیل است که می گوییم مکزیک تحت سلطه ی ایالات متحده است.

خب، این همه ی ماجرا نیست. نولیبرالیسم طبقه ی سیاسی را، و بهتر بگوییم سیاسیون مکزیک را تغییر داده است چرا که آنها به نوعی کارکنان مغازه بدل شده اند که باید هرکاری از دستشان بر می آید انجام دهند تا هرچیزی را آنهم ارزان به فروش برسانند. علاوه بر این، آنها قانون را نیز تغییر داده اند تا با لغو ماده ی ۲۷ قانون اساسی، اراضی مشاع ejidales نیز زمین های متعلق به شهرها را بتوان فروخت. چنین بود «سالیناس دی گورتاری». او و همدستانش می گفتند که اقدام آنان به سود روستاها و دهقانان است و اینکه کار دهقانان رونق خواهد گرفت و آنها زندگی بهتری خواهند داشت. آیا چنین چیزی راست است؟ وضع روستاهای مکزیک از هر زمان دیگر بدتر است و دهقانان با فلاکت بیشتری دست به گریبانند تا دوره ی پورفیریو دیاز. آنها همچنین گفته اند که قصد دارند به خصوصی کردن دست بزنند یعنی شرکت های دولتی را به قول خودشان به خاطر منافع اهالی کشور به خارجی ها بفروشند زیرا شرکت های مزبور خوب کار نمی کنند و باید آنها را مدرن کرد و فروش آنها مقرون به صرفه است. اما به جای پیشرفت کردن، آن دسته از حقوق اجتماعی را که دستاورد انقلاب ۱۹۱۰ بود امروز لگدمال میکنند به طوری که آدم را به خشم می آورد. آنها همچنین گفته اند که باید مرزها را برای ورود سرمایه ی خارجی باز کرد و بدین ترتیب است که کارفرماهای مکزیکی شتابزده خواهند کوشید امور را بهبود بخشند. اما امروز می بینیم که دیگر شرکت و مؤسسه ی ملی وجود ندارد، خارجی ها همه چیز را بلعیده اند و آنچه می فروشند بدتر از آن چیزی ست که در مکزیک رایج بود.

باری، سیاستمداران مکزیک می خواهند Pemex یعنی نفت را هم که متعلق به مکزیکی ها ست بفروشند، و تنها فرق این است که برخی می گویند همه و هرچیزی را خواهند فروخت و برخی دیگر می گویند فقط بخشی را خواهند فروخت. آنها همچنین می خواهند بیمه های اجتماعی، برق، آب، جنگلها و همه چیز را خصوصی کنند، تا آنجا که دیگر چیزی از مکزیک باقی نماند و کشور ما چیزی نباشد جز خرابه ای یا جایی برای تفریح و سرگرمی ثروتمندان جهان، و ما مردان و زنان مکزیکی خدمه ی آنان خواهیم شد که تنها در فکر آن خواهیم بود که چه به آنان تقدیم کنیم در حالی که خود در نوعی زندگی سگی بسر بریم، بی ریشه، بی فرهنگ، بی وطن.

به عبارت دیگر، طرفداران نولیبرالیسم می خواهند مکزیک، میهن ما را نابود کنند. احزاب سیاسی انتخاباتچی نه فقط به دفاع از مکزیک نمی پردازند، بلکه خود، قبل از هرکس دیگر، کمر به خدمت بیگانگان عمدتاً ایالات متحده می بندند و کارشان این است که ما را فریب دهند و کاری کنند که وقتی هرچیزی را به فروش می گذارند و سود به جیب می زنند ما حواسمان متوجه جای دیگری باشد. تمام احزاب سیاسی انتخاباتچی که امروز وجود دارند همین طور اند و این فقط وضع برخی از آنها نیست. اگر درباره ی اینکه آیا آنها کار خوبی هم کرده اند یا نه تأمل کنید خواهید دید که کاری جز دزدی و فریبکاری نکرده اند. آشکارا می بینید که احزاب سیاسی انتخاباتچی همیشه خانه های زیبایشان را دارا بوده اند و نیز اتومبیل های زیبا و تجملاتشان را. تازه از ما انتظار دارند از آنها ممنون باشیم و باز هم به آنها رأی بدهیم. راستش، همان طور که خودشان بعضی وقتها می گویند شرم ندارند [در متن

اصلی «مادر ندارند»]، ندارند برای اینکه میهن ندارند. چیزی که دارند فقط حسابهای بانکی ست.

این را هم به چشم می بینیم که قاچاق مواد مخدر و انواع جرایم رو به افزایش است. گاه فکر می کنیم که بزهکاران همان طورند که در آوازاها و فیلم ها به ما معرفی می کنند. شاید هم بعضی همین طور باشند ولی اینها سرکرده ی واقعی باندهای بزهکاری نیستند. سرکرده های واقعی لباس خیلی خوب می پوشند، در خارجه درس خوانده اند، شیک پوش اند، از دیده ها خود را پنهان نمی دارند، بلکه در رستوران های معروف غذا می خورند و عکس شان را در روزنامه ها می بینیم که خوش تیپ و خوش لباس در جشن هاشان شرکت دارند. اینها همان طور که گفته می شود «آدم های خوبی» هستند و برخی از آنها حتی رهبر، نماینده ی مجلس، سناتور، وزیر خارجه، کارفرمای موفق، فرمانده پلیس و ژنرال هستند.

آیا با این حرف ها می خواهیم بگویم که سیاست به هیچ دردی نمی خورد؟ خیر، چیزی که ما می خواهیم بگویم این است که این سیاست به هیچ دردی نمی خورد، زیرا مسأله اش مردم نیست، به آنها گوش نمی دهد، به کار آنها نمی پردازد، تنها در موقع انتخابات به سراغ مردم می رود. حتی به رأی آنها هم دیگر نیاز ندارد. نظرخواهی ها برای نشان دادن اینکه چه کسی برنده شده کافی ست. فقط وعده می ماند که ما چنین و چنان خواهیم کرد و بعد خدا حافظ. دیگر پیدایشان نمی شود. فقط در اخبار اسم شان را می شنویم که آنها پول زیادی بلند کرده اند و دچار هیچ مشکلی هم نشده اند زیرا قانونی که خودشان تصویب کرده اند آنها را از هر خطری محافظت می کند.

چون مسأله از این قرار است می بینیم که قانون اساسی را تحریف کرده اند و تغییر داده اند. این قانون اساسی، دیگر قانون حقوق و آزادی های توده ی رنجبر نیست، بلکه حقوق و آزادیهای طرفداران نولیبرالیسم است برای آنکه به سودهای کلانشان دست یابند. خاصیت قاضی ها هم این است که به همین طرفداران نولیبرالیسم خدمت کنند و از همینجا ست که همیشه از نولیبرال ها دفاع می کنند. آنها که ثروتی ندارند نصیب شان همیشه بی عدالتی ست، زندان است و گورستان.

خب، با وجود این همه مغلطه که نولیبرال ها بر همه جا حاکم کرده اند مکزکی هایی از زن و مرد هستند که متشکل می شوند، مبارزه و مقاومت می کنند.

از این طریق بود که ما فهمیدیم در اینجا بومیانی وجود دارند که سرزمین شان از اینجا، از چیپاس، دور است و اینکه آنها خودمختار اند و از فرهنگ خود دفاع می کنند و زمین شان را آباد می کنند، از جنگل ها و آبهاشان حراست می کنند.

زحمتکشان روستاها هم هستند، یعنی دهقانان که متشکل می شوند و دست به تظاهرات و بسیج می زنند تا برای کشاورزی اعتبار و حمایت به دست آورند.

زحمتکشان شهر هم هستند که اجازه نمی دهند حقوق شان را از آنان بازپس گیرند یا کارشان را خصوصی کنند، بلکه علاوه بر این، دست به اعتراض و تظاهرات می زنند تا همین اندکی را هم که دارند از آنها باز نگیرند و آنچه را که واقعاً متعلق به کشور است مانند برق، نفت، بیمه های اجتماعی، آموزش و پرورش از آنها پس نگیرند.

دانشجویان هم هستند که اجازه نمی دهند آموزش خصوصی شود و مبارزه می کنند تا رایگان، مردمی و علمی باشد یعنی پولی نباشد، همه بتوانند دانش فراگیرند و اینکه مدارس درس حماقت و کودنی ندهند.

زنان هم هستند که اجازه نمی دهند با آنان چون شیئی رفتار شود یا آنان را تحقیر و توهین کنند فقط به این خاطر که زن اند، بلکه متشکل می شوند و مبارزه می کنند تا احترام و شأنی را که به عنوان زن شایسته اش هستند به دست آورند.

جوانان هم هستند که حاضر نیستند آنها را با مواد مخدر گیج و منگ کنند و از پا بیندازند یا به خاطر سبک و رفتار زندگی شان کسی بتواند مزاحمشان شود، بلکه با موزیک شان، با فرهنگ شان و در واقع با شورش خود، به آگاهی بیشتر دست می یابند.

همجنس گرایان مرد و زن و زن نمایان و کسانی دیگر با رفتارهای جنسی دیگر هم هستند که اجازه نمی دهند کسی آنان را به مسخره بگیرد و مورد تحقیر و بدرفتاری قرار دهد و احياناً آنها را بکشد به این جرم که رفتاری مغایر دیگران دارند یا آنان را غیرعادی و بزهکار تلقی کند، بلکه متشکل می شوند تا از حق خود برای تفاوت داشتن با دیگران دفاع کنند.

کشیشان و خواهران مقدس و همچنین کسانی که آنها را عرفی می نامند نیز وجود دارند که نه جانبدار ثروتمندان اند، نه به دعا بسنده می کنند، بلکه متشکل می شوند تا با مبارزه ی مردم همراهی کنند.

کسانی هم هستند که به آنها فعالین اجتماعی می گویند. اینها مردان و زنانی هستند که تمام عمرشان را صرف مبارزه برای مردم کرده اند و همین ها هستند که در اعتصاب های بزرگ و آکسیون های کارگری، در بسیج وسیع شهروندان، در جنبش های بزرگ دهقانان شرکت دارند و در معرض سرکوب های بزرگ بوده اند و در هر وضعی باشند به رغم آنکه برخی پیر شده اند از راه خود رویگردان نمی شوند و در جستجوی مبارزه، تشکیلات، عدالت به هر گوشه ای سر می زنند و سازمان های چپ، سازمان های غیر دولتی، سازمان های حقوق بشر، سازمان های دفاع از زندانیان سیاسی و کوشش برای بازگشت مفقودین، انتشارات چپ، سازمان های معلمین یا دانشجویان را بر پا می دارند. به عبارت دیگر، مبارزه ی اجتماعی و حتی سازمان های سیاسی - نظامی به وجود می آورند. آنها هرگز از رفتن



باز نمی مانند و بسیار چیزها می دانند زیرا دیده اند، شنیده اند، زیسته اند و رزمیده اند.

بدین ترتیب کلاً می بینیم که در کشور خودمان که مکزیک نام دارد، فراوان اند کسانی که ساکت نمی نشینند، که تسلیم نمی شوند، که فروخته نمی شوند. به بیان دیگر، آنها آدم هایی هستند شایسته. ما خوشوقتیم زیرا با وجود چنین انسانهایی، طرفداران نولیبرالیسم به آسانی چیره نخواهند شد. شاید هم موفق شویم میهن مان را از دزدی ها و ویرانی های بزرگ که نولیبرال ها به بار می آورند برهانیم و امیدواریم این «ما» که می گوئیم روزی بتواند همه ی این شورشیان را یکجا دربر گیرد.

از کوهستانهای جنوب شرقی مکزیک

کمیته ی مخفی انقلابی بومیان، فرماندهی کل ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی

مکزیک، ششمین ماه سال ۲۰۰۵

Sexta Declaración de la Selva Lacandona , II  
en idioma Farsi (Persa) por Andeesheh va Peykar Publications